

گفت‌وگویی با اصغر فردی، فیلم‌ساز مجموعهٔ مستند تلویزیونی هفده شهر قفقاز

- در تیتراژ آغازین و انجامین مستند «هفده شهر قفقاز» شما با عناوین تهیه‌کننده، کارگردان، نویسنده و تدوین‌کنندهٔ این مجموعه معرفی می‌شوید، در گویندگی متن فیلم (Narration) نیز صدای شما شنیده می‌شود. به عنوان تهیه‌کننده و کارگردان این مجموعه از شما می‌خواهیم خوانندگان ما را با چند و چون تهیه و تولید آن آشنا کنید. ابتدا دلیل انتخاب موضوع منطقهٔ قفقاز را توضیح دهید.

- قبل از توضیح مطلب مورد نظر جنابعالی از اینکه در کوران و بازار داغ التفات به فیلم‌ها و مجموعه‌های داستانی، توجه شما اولاً به پدیدهٔ فیلم «مستند» و ثانیاً به این کار مستند موجب شکران و امتنان است که در همین جا فرصت را مغتنم شمرده از مراتب توجه جنابعالی سپاسگزاری می‌کنم. ناگزیر از تذکر هستم که هر کار تلویزیونی با اهتمام و تلاش گروهی پدید می‌آید که جز این عناوینی که ذکر فرمودید، اشخاص و عناصر دیگری نیز در تهیه و تولید این کار سعی‌ها داشته‌اند که نام یک‌یک آنها در همان تیتراژها ذکر شده است.

اما دربارهٔ دلیل تمرکز من در این کار به موضوع و منطقهٔ قفقاز این است که قفقاز به دلیل محاصرهٔ ۷۰ ساله در میان دیوارهای آهنین چندی در جهان دانش بشری مهجور مانده بود و اتفاقاً دانش دیارشناسی و علوم تابع آن مانند مردم‌شناسی، قوم‌شناسی، زبان‌شناسی و دیگر شاخه‌ها در همین ۷۰ سال مذکور بالیده است. ناگاه جهان با منطقه‌ای مواجه شد که بلافاصله به کانون مشتعل جنگ‌های قومی درآمد. جنگ‌های آبخازستان، اوستیای شمالی، چچنستان، داغستان و قره‌باغ در همین جغرافیا رخ داد و نگاه جهان را به سوی خود کشید، در حالیکه افکار عمومی جهان از اجزاء و عناصر این منطقه نسبتاً بی‌خبر بود.

قفقاز مهد شگفتی‌ها، جغرافیای اسطوره‌های دینی و تاریخی و گاهوارهٔ نخستین انسان است. «باب‌الحدید» یا «سد ذوالقرنین» یا «سد یاجوج و ماجوج»، «صخرهٔ موسی»، «شهر سبا»، «آب حیات» یا «چشمهٔ حیوان» - که در قرآن آمده -
- **سورهٔ کهف؟**

- بله، همگی به قفقاز مربوط است. علاوه بر قرآن، در اسطوره‌های مشرق زمین با «سد اسکندر» - که همانا «دیوار دربند» است -، «چاه» یا «ظلمات اسکندر» و کوه «خضر زنده» و ... برخورد می‌نیم که همگی در قفقاز است. کوه افسانه‌ای «قاف»، «سیمرغ» و «ققنوس»، اقوامی افسانه‌ای مانند «جن» - جان یا کان‌ها - و «پری» - در روستای پری‌اول - و «یاجوج و ماجوج» با قامتی بیش از ۵ متر - که هنوز بازماندهٔ استخوان اندام‌های آنها موجود است - و قدیم‌ترین انسان - که پیرمردی پانزده ساله مربوط به ۴۵۰/۰۰۰ سال پیش است -، «غار اصحاب کهف»، محل نشست «کشتی نوح» بر سرِ دو کوه نفرین شدهٔ «آغری» (حارث و حویرث یا آرارث) و ... همه در قفقازاند. قفقاز در اساطیر یونانی نیز جایگاه مخصوص دارد. زندان «پروته» در کوه‌های قفقاز بوده و یکی دیگر از شگفتی‌های قفقاز اقوام و زبان‌هاست.

جغرافی‌دانان داغستان قفقاز را «جَبَلُ الْأَلْسَن» (کوهستان زبان‌ها) خوانده‌اند. از اقوام باستانی، «قوم‌الرَس» (که در قرآن مذکور است)، تا اقوام «آلان» و «اوسیت» که نیاکان اصلی ایرانیان فارسی‌زبان‌اند، قفقاز را شأن «سرزمین ۷۲ ملت» داده است. داغستان مجموعه روستاهائی است با ملت‌هائی جداگانه و با نفوس بسیار اندکی که مردم روستائی زبان اهالی روستای مجاور را نمی‌فهمد. این‌ها بازماندگان ملت‌های بزرگی هستند که امروزه بخش پهناوری از دنیا را تشکیل می‌دهند و در نقاط متعدد جهان کشورهای پهناور و ملت‌های کلانی شده‌اند، اما بازمانده‌های ایشان در قفقاز بیش از چند صد نفر نیستند. قفقاز را از این رو «گاہوارۀ اقوام» خوانده‌اند، یعنی «باسک»‌ها (اسپانیا)، «ساکسون»‌ها (بریتانیا و بعدها امریکا و استرالیا)، «فین»‌ها (فنلاند)، «کوت»‌ها (آلمان)، «مجار»‌ها و «هون»‌ها (مجارستان یا هونقاریا)، «اسکوت»‌ها (اسکاتلند)، «بلغار»‌ها (بلغارستان)، «بوشناک»‌ها (بوسنی)، «لخ»‌ها (لهستان)، «آمازون»‌ها (همه‌زن‌ها - گروهی قومی ستیزنده که همگی زن بودند)، «کارت‌ولی»‌ها (کردها و گرجی‌ها)، «میدیان»‌ها (مادها و بیشتر اقوام ایرانی - که امروزه پایتخت جمهوری اوستیای شمالی شهر «ایرون» است و زبان «اوسی» پدر زبان فارسی است) و اقوام سائره همه ریشه در قفقاز دارند.

اینهمه در دامنه‌های شکفتن گاه نخستین چین خوردگی زمین آرام گرفته است. این رشته کوه که در قفقاز از بیخ زمین روئیده، نام «الپروس» گرفته، به ایران که رسیده «البرز» و در اروپا «آلپ» شده است. اینهمه بدایع از سوئی سال‌هاست که دقت مرا به خود کشیده است و مرا مفتون و جادوزده خود کرده است تا جائی که کتابی در «قفقازشناسی» نوشته‌ام به نام «ملک هفتاد و دو ملت» فعلاً با حجم ۱۴۰۰ صفحه. از سوی دیگر این قفقاز «بهشت گمشده ایران» است. ایرانی، بیش از ۳۰۰۰ سال بر خاک این ملک خون ریخته است، مرزبان‌ها گسیل کرده است، با مهاجمان قوم خزر جنگیده است، بر سر میز قفقاز با روم و روس و عثمانی داو باخته است. سنت و سیره سیاسی ایران - با فراز و فرودش - همان است که ۱۵۰۰ سال پیش بود و ۵۰۰ سال پیش بود. «شاه اسماعیل صفوی» روزی که شال شیخوخت بر کمر بست و تاج شاهی بر سر دستار گذاشت، نخست از رود «کر» و «ارس» گذشت. جدش «شیخ جنید» در قفقاز مزار دارد، پدرش «شیخ حیدر» در میان کوه «بش بارماق» (خضر زنده) مدفون بود که «اسماعیل» با جستجوی فراوان پیدا کرد و استخوان‌هایش را به بقعه صفویه در اردبیل آورد. اگر تاریخ تاریک دیرین و پارین ایران را فراموش هم کند، پانصد سال پیش را هنوز به یاد دارد. در شبروانات قفقاز امروز ده‌ها قبرستان قزلباش‌ها زیارتگاه امیدواران است. ما همواره بر سر قفقاز جنگیده‌ایم یا با قمه یا با قلم و امروز چرا نه با دوربین؟

این فکر کم‌کمک در ذهن من روئید که بُرد کتاب و مطبوعات رفته رفته کمتر می‌شود و برای انتقال پیام یا ارائه خلاقه‌های هنری و فکری می‌بایست به صدا و تصویر توسل جست. از این رو پس از انتشار چند آلبوم شنیداری شعر و گفتار و گفت‌وگو، به ساختن فیلم، آن‌هم در فراگیرترین وجه‌اش (تلویزیون) روی آوردم.

با آغاز تصدی جناب آقای دکتر لاریجانی بر صدا و سیما نامه مهرآمیزی با امضای ایشان به مناسبت تبریک عید و دعوت به همکاری به نام اینجانب رسید. در ترصد لیبیک بودم که برادر بزرگوار و دردمند دین و دیار - آقای سرافراز -

به معاونت برون مرزی سازمان درآمد و من نیز به حکم «کل شیء یرجع الی اصله» ناگاه خود را دوباره در همکاری با این سازمان یافتم. دغدغه قفقاز را با خود از وزارت امور خارجه به حوزه برون مرزی صدا و سیما کشاندم و در اینجا نیز طرح مجموعه بلند مستند تلویزیونی «۱۷ شهر قفقاز» را به شورای طرح و برنامه برون مرزی ارائه کردم. خوش فکری های اعضا این شورا مانند جناب آقای «حاج سفیدی» و «سرافراز» به بار طرح افزود. همه چیز مرهون اعتماد آقای سرافراز بود و معتقدم هر حادثه خلاق، با اعتماد کارفرما آغاز می شود و اگر امروز به درخشش هایی رسیده ایم از همین اعتماد جراتمندان آغاز شده است. اگر «حوزه هنری» به «مخلباف» اعتماد نمی کرد، امروز ما صاحب چنین ثروت سینمایی نمی بودیم و این در هر شئونی صادق است.

- طرح در چه تاریخی تصویب شد و دوربین کار چه زمانی کلید خورد؟

- آبان ماه ۱۳۷۳ تاریخ تصویب طرح بود. در فاصله ای از تصویب تا پرداخت برآورد، ناگاه قیمت ارز به افزایشی بیش از ۳ برابر جهید. نظر به اینکه بیشتر هزینه ها خارجی بود و ناگزیر از خرید ارز و تخمین برآورد با احتساب ارزی، کمبود و تقلیل قدرت اعتبار مالی را با هزینه اعتبار شخصی که در طول همکاری های سیاسی - فرهنگی در آن بلاد به هم زده بودیم، جبران کردیم. سفیر وقت آذربایجان ویزا نداد و ناگزیر شدم با استفاده از اشتغال در وزارت خارجه با گذرنامه سیاسی که حاجتی به ویزا نداشت سفر کنم و برای گروه از بنگاه های توریستی ویزا گرفتیم. به هر شکلی بود با جلب مساعدت های بومی، مانند انعقاد قرارداد همکاری با آکادمی علوم آذربایجان فیلمبرداری را آغاز و با توفیق به انجام بردیم. فیلمبرداری ۶ ماه ناپوسته طول کشید. در ۷۰ روز متوالی کل آذربایجان را و جب به و جب و نکته به نکته به سایه روشن های تصویر ریختیم که علاوه بر ارزش منطقه ای حائز قیمت جهانی بود، چرا که نخستین و واپسین کسانی بودیم که به اواخر عمر زندانیان استالین و سیبری رسیدیم. کسانی که بیست و چند سال در اردوگاه ها مانده بودند و تا آن روزها اجازه نداشتند خاطرات خود را بگویند. آنها از آغاز انقلاب کبیر و حتی قبل از آن، مشاهدات خود را گفتند. یکی از آنها شاعر و نویسنده صد ساله - مرحوم جعفر رمزی - بود. آنها هر یک چند ماهی پس از این مصاحبه ها مردند. (گویا دیگر به مراد رسیده بودند).

و اهمیت آرشیوی دیگری که کار ما دارد این است که آثار هزار و چند صد ساله تمدن ایرانی - اسلامی مانند تکیه ها مسجد ها، بقاع، زوایا، مقابر و کتیبه های فارسی و عربی و ترکی به اهمال و تخریب ترک شده اند که از روی برخی از آنها یک روز فقط جلبک رویی کردیم تا شعرهای فارسی و نقوش بدر آمد. در دوره ای، خود حکومت ها شایع کرده بودند که در دل صندوقه های سنگی روی قبرهای قدیمی، طلا ریخته و پنهان کرده اند؛ که اشرار یکایک به جان سنگ قبرهای ارزشمند تاریخی و معتبر هنری افتادند و این شناسنامه ها را دریدند.

- حجم آرشیوی که از این گشت و گذار به دست آمد چه مقدار شد؟
- از این تصاویر آرشیو معظمی فراهم ساختیم به مدت ۵۰۰۰ دقیقه.

- چرا اینهمه وظایف را - از قبیل کارگردانی و تدوین و نویسندگی و گویندگی - به تنهایی عهده‌دار شدید؟

قبل از شروع فیلمبرداری با چند کارگردان ملاقات‌های طولانی انجام دادم. با کسانی که مذاکره کردم نتوانستم هدفم را به ذهنشان منعکس کنم. شاید این عدم تفاهم، بهانه‌ای بود بر امتناع از پذیرش چنین مسئولیتی صعب. تا اینکه با یکی از این چند تن به توافق رسیدیم که در ترجمه افکار من به بیان تصویری کمک کند، که ساعتی پیش از خروج از کشور از قول همسرش شرایط جدیدی را قید کرد که شانس آوردم و بی کارگردان رفتم. در باکو از کارگردانی با تجربه صحبت بود که در مسکو زندگی می‌کرد و کارگردان بنیاد معروف (موس فیلم) به نام خانم لیلا صفرآوا و از بزرگترین مستندسازان شوروی بود که گویا فیلم او از موجبات سقوط گورباچف شده بود. او را به باکو دعوت کردیم. بسیار پیر زن هوشمندی بود. هدف غائی مرا زد و از همکاری سر باز زد؛ که خرج سفرش را دادیم و برگشت. تا اینکه (خود راه به من گفت که چون باید کرد).

با دید کارگردانی هم وارد معرکه شده بودم. دوستم «رضا رضوی» به عنوان آهنگساز فیلم برای آشنایی با فضا همراه گروه بود.

- موسیقی فیلم خود جای گفت و شنود دارد. ممکن است درباره هویت موسیقایی مجموعه آشنایی اجمالی در اختیار ما بگذارید؟

- آقای «سیدرضا رضوی» از موسیقی‌دان‌های بسیار هنرمند و مسلط به موسیقی ایرانی و ترکی و کلاسیک غرب هستند که با توجه به علائق ذوقی و علمی ایشان به موسیقی اقوام قفقازی آهنگسازی و کلاً موسیقی متن این مجموعه بلند را عهده‌دار شدند که برای تیتراژ ۳ دقیقه‌ای آغازین و ۱/۵ دقیقه‌ای انجامین موسیقی آرم برای اجراء توسط ارکستر سمفونیک آهنگسازی، تنظیم و اجرا شد. ما تیتراژ را بر اساس موسیقی ایشان ساختیم و تصاویر تیتراژ که می‌بایست حاوی رسالت معرفی کل مجموعه باشد، با زبانی سمبولیک تدوین و بر روی ضربه‌های ریتم موسیقی قطع و پیوند خورد.

- فیلمبرداری به طور پیوسته و لاینقطع انجام شد یا به مراحل و مراتبی تقسیم کردید؟

نه خیر، در دو مرحله انجام گرفت. آذربایجان ۷۵ روز به طول انجامید. البته معطلی‌هایی داشتیم. بالاخره کشوری خارجی بود و مشکلاتی فراراه. فیلمبرداری از آذربایجان که تمام شد برای تدارک مقدمات سفر بعدی به ایران

برگشتیم. در این فرصت بیش از یکصد فیلم مستند و سینمایی را به دقت تماشا کردم و یادداشت برداشتم. از نحوه کادربندی، حرکت دوربین، قطع و پیوست، بیان و شیوه‌های استعاره‌ای، استخدام ساند افکت‌ها و آمیانس‌ها و محل کاربرد آنها، صداها، موسیقی‌ها و روش نوآئین مصاحبه‌ها مانند آغاز و انجام ضربناک، فرم یا نحوه کادربندی‌ها و نورپردازی‌های جدید از چهره مصاحبه‌شونده‌ها - که اغلب ۲۰ سال در زندان‌ها چهره پر مهرشان چین خورده بود و ...

- در مناطقی که نمایش می‌شود، گاه استادانی را هنگام توضیح و تشریح موضوع می‌بینیم؛ آیا در روند تولید مجموعه از کارشناسان بومی استفاده کردید؟

البته. در کل کار از ۳۴ پروفیسور و آکادمیسین (که بالاترین درجه علمی است) استفاده کردیم. متخصص هر منطقه را با خود می‌بردیم. گاه در مسیری که انتخاب می‌کردیم نقطه مورد بررسی وجود می‌داشت که در گروه بیش از ۶-۷ نفر از استادان را همراه می‌بردیم.

- بعد از آذربایجان به مطالعه تلویزیونی کدام کشور قفقازی پرداختید؟

- سفر دوم را دیگر با یک ذهنیت و نگاه کارگردانی آغاز کردم. کشور دوم جمهوری ارمنستان بود. هدفم در ارمنستان بیشتر تأمین بود. چون حتی قبرستان‌های مسلمانان هم ویران شده بود و بر روی خرابه‌های مساجد و گورستان‌ها کارخانه‌های ام‌الخبائث ساخته بودند. اگر در آذربایجان دوره شوروی اماکن دینی کم و بیش از سوی کمونیست‌های دولتی مورد تحقیر و تجرید قرار گرفته بود، در ارمنستان مسیحی ارمنی ستم مضاعفی به آنها رفته بود. مساجد و اماکن دینی و مظاهر تمدن ایرانی، همچنین به لحاظ مسیحیت نام ایرانی همه شهرها و محلات ارمنستان به نام‌های ارمنی بش‌البدل شده بود. ارمنستان قدیم پر از تجلیات ایرانی - اسلامی بود. خود ایروان «چوخور سعد» نام داشت و قلعه «روان‌قلی‌خان» اش می‌نامیدند (در ترکی حرف «ر» هرگز در ابتدای کلمه نمی‌آید و معمولاً «ر» با حرف «ای» شروع می‌شود). اثری از محلات «چارباغ» و «جعفرآباد» و «اوج‌تپه‌لر» و «قرمزی‌تپه» و «محمدیه» نمی‌یافتی؛ انگار که به اسکاندیناوی آمدی و اینجا تا دیروز خان نشین ایروان و چخور سعد خودمان نبود. نام شهرهای «جلال‌آباد» و «سراج‌طیر» و «اوج‌کلیسا» و ... عوض شده بود. از زیر زبان مردان کهن و جای‌نام‌های دیرین را بیرون کشیدیم، آرشیوها و کتابخانه‌ها نقشه‌های قرن نوزده این منطقه را برای دیدن از دور هم نداد.

- آیا به قره‌باغ از ارمنستان رفتید؟

- نظربه اینکه چندسالی است که قره‌باغ تحت اشغال ارمنستان است ناگزیر باید از ارمنستان راهی به آنجا می‌یافتیم. با هزار و یک ترفند اقبال سفر فیلمبرداری از «قره‌باغ» نصیبمان شد. ۵ سال از اشغال قره‌باغ توسط ارمنه گذشته بود و یک دوربین فیلمبرداری در آنجا کلید نخورده بود. چندانکه بعد از ما نیز تاکنون.

- یعنی جز این فیلم (۱۷ شهر قفقاز) از قره‌باغ فیلمبرداری دیگری انجام نشده است؟

- تا امروز غاصبان قره‌باغ چنین اجازه‌ای را به کسی نداده‌اند و در ارمنستان هم بارها تمایل بازستاندن نوارهای ما را مشاهده کردیم. این فیلم‌ها یگانه فیلم‌های موجود از قره‌باغ (پس از جنگ) در تمامی آرشیوهاست.

- چه بخش‌هایی از قره‌باغ را فیلمبرداری کردید؟

- در قره‌باغ شرایط بسیار سخت‌تری را بر ما تطبیق کرده بودند. گرچه در آذربایجان نیز مراقبی داشتیم که حقوقش را هم می‌دادیم، اما در قره‌باغ یک تیم نظامی و اطلاعاتی مراقبان بود و گروه فنی همراه من ناگزیر از دقت‌ها و ملاحظات بیشتر که نورزیدند و در معرکه تعیین نرخ که، ما در شرایط جنگی کار می‌کنیم و ... از سرب‌خردی با مراقبان دوستی کردند و از اشتغال سیاسی من و آذربایجانی‌ها بودم و تشکیک آنها، که در یک وضعیت فوق‌العاده خطرناکی که نظامیان ارمنی قره‌باغ بازجویی از من را شروع کرده بودند از قره‌باغ نیمه‌کاره در رفتیم شهر سوخته‌خوجالی را که جنازه‌ها هنوز بر زمین بود به لحاظ بهداشتی! اجازه ورود ندادند. بعضی جاها دوربین فیلم‌برداری را از ما گرفتند و شبی فیوز شارژر باتری‌ها را یا خودشان یا به دست خودی‌های ما درآورده بودند. به هر حال شهرهای مهم «شوشا»، «استپاناکرت»، «گوریس»، «لاچین»، «عسگران» و «آغدام» را فیلمبرداری کردیم که مهم‌تر از همه برای ما «شوشا» بود که مهد تمدن ایرانی - اسلامی قره‌باغ است و ما امروز از همه آن مظاهر فیلم داریم که اگر روزی آجری از آن آثار کم شود توسط سازمان‌های بین‌المللی قابل تعقیب است. به هر حال آن دو همراه مسبب ناتمامی کار به این اهمیت را از خود جدا کردم و به ایران پست کردم. علی‌ماند و حوضش.

قره‌باغ بر غم ما افزود. علاوه بر یک قتل نسل در آن سرزمین تاریخی که از اندام‌های پیکره کلان ایران بود، امروزه یک هویت مجعول و جدید ارمنی می‌سازند و این با زدودن هویت دیرین قابل تحقق است. عجیب که دولت‌های متخلخل آذربایجان نتوانستند فاجعه‌های چرکین و خونین قره‌باغ را به ذهن جهانی بازتاب دهند. البته علاوه بر ناتوانی‌های حکمرانان آذری، لابی قدرتمند ارمنی نیز در لاپوشانی این فجایع مؤثر بود. قبه‌ها و منارها و جلوخان‌ها و گنبد‌های مسجدها را به آتش کشیده و ویران کرده بودند. قرآن‌ها را اوراق کرده و به باد کین داده بودند، بی‌احترامی‌های مهیبی به صفحات مصحف شریف ورزیده بودند که از نمایش آن‌ها حیا کردم و در راش‌ها موجود و مضبوط است، در مساجد العیاذ بالله سگ و خوک نگه می‌داشتند. اما کلیساها را مرمت می‌کردند، برفراز کلیساها تاورکین‌ها و جرثقیل‌ها دیده می‌شد و اناجیل در موزه‌ها. کتیبه‌های فارسی را درهم شکسته و حتی کینه‌توزانه به رگبار گلوله بسته بودند، پیکرهای شاعر بزرگ مسلمان «ملا پناه واقف» را که بیت معروف:

(گر نگهدار من آن است که من می‌دانم شیشه را در بغل سنگ نگه می‌دارد)

از اوست، برافکننده و مزارش را تخریب کرده بودند. شهرها را سوخته بودند و جنازه‌ها را جمع نکرده بودند.

- دوباره سیر و گشت در ارمنستان را ادامه دهید؟

- در ارمنستان به دنبال فیلمبرداری بودم که پروفیسور آلیک (آلبرت) یاووریان را معرفی کردند که در فیلم‌های «انار» و «عاشق غریب» فیلمبرداری «سرگئی پاراجانوف» را کرده بود. او دستمزدی روزانه ۳۰۰ دلار خواست که گویا آلمانی‌ها همان روز این مبلغ را به او می‌دادند. و او فیلمبردار پاراجانوف بود و با روئی گشاده و جیبی گشاده‌تر و ما پاره‌جانی تنگ‌دست. ساعت ۴ بعدازظهر در خانه دوربین را روشن کردم و وصل به مانیتور و شروع به «پن» و «تیلت» و آنقدر دوربین را به چپ و راست و بالا و پایین سُر دادم و در مونیتور دیدمش که ۸ صبح فردا به عنوان فیلمبردار از خانه خارج شدم. با مدد دستیارم که با من مانده بود و وایت بالانسی بلد بود، فیلم‌برداری را شروع کردم و خلاصه ارمنستان را نیز با دوربین رفت و روب کردیم،

- و این‌گونه فیلمبرداری بخشی از کار توسط خود شما نیز یکی دیگر از نقش‌های شما در فیلم؟

- باز از سر ناگزیری و حکایت همسایه بد و اثاث‌مندی. تا خبر که، سرویس امنیتی ارمنستان مترجم و راهنما را با راننده ارمنی‌ام گرفته است. در این فرصت پناه و بست در مرکز دینی آرامنه جهان و مصاحبه جانانه‌ای با رهبر دینی آرامنه؛ که از صدور حکم تهدید دم سلمان رشدی توسط امام به عنوان اسقف اعظم جانبداری کرد و حمایت‌های اصولی از ایران که فوندامنتالیست‌ها صهیونیست‌هایند و تروریست هم آنها.

- پس از ارمنستان مقصد مقدر و مقرر بعدی فیلم کجا بود؟

- فیلم‌ها را در ارمنستان تحویل مأمونی ایرانی دادیم و الفرار به گرجستان. بی آنکه به مرکز رسمی (تفلیس) برویم و اجازه و مراقب بگیریم، از مرز سر راه، روستا به روستا شروع کردیم. روستاهای ویران آذری‌نشینی که در تقسیمات استالینی به ترکیب گرجستان افتاده بودند. در مرز گرجستان با ارمنستان قطارها و تانکرهای نفتی آذری به ارمنی‌ها سوخت می‌فروختند و البته که هر دو از متعلقین حکومتین. حکومت آذربایجان آن روز مزه دلارهای میلیاردی را نچشیده بودند و این ریسک‌ها را برای معاملاتی خطرناک با سقف ملیونی به جان می‌خردند.

عید قربان مسلمانان «صاداقلی» (مرز بین گرجستان و ارمنستان) را درک کردیم و در میانشان دو گانه‌ای گزاردیم.

تا به تفلیس رسیدیم به سراغ سفیرمان (امینیان) - که از دوستان و از ارباب معنی‌اند - رفتیم. تلویزیون گرجستان دو فیلمبردار چسباند که یکی از آنها هم باز فیلمبردار «پاراجانوف» بود و همه‌کاره؛ کلی از مشکلات فرا راهمان را حل می‌کرد.

گرجستان را هم چرخشی زدیم و به «اوستیا» و «آبخازستان» و «آجارستان» (آجاریا) هم رفتیم. «آرجیمبا» رهبر جدائی‌خواهان آبخازی پیشنهاد کرد که فیلمی هم برای نهضت او بسازم. او می‌خواست مرا - که البته گروه گرجی نمی‌توانست به این سرزمین تجزیه‌شده جنگ‌زده بیاید - مهمان خود کند و جبران زحمات! به هر حال، طوری شد که حتی در مجموعه ۱۷ شهر قفقاز درباره آنها سکوت کردم و کلاً به آبخاز اشاره‌ای نکرده‌ام.

- آیا در گرجستان به آثار ایرانی برخورد کردید؟

از روی متون و اسنادی که به یاد داشتم، سراغ قصر ییلاقی جنرال قنصول ایران در قفقاز به نام «قصر فیروزه» رفتم. عمارتی زیبا و رنگین و آئینه کاری شده فیروزه ای در آغوش جنگل های زمردین «بورجومی». بر پیشانی اش تابلوهای مناظر طبیعی رسم شده بر روی شیشه دیدیم ناموزون به نظر رسید قدری که با ناخن تراشیدیم زیر آنها به عکس شاهان قاجار و صدراعظم اتابک برخوردیم که پوشانده بودند. همه را تراشیدیم و بدر آوردیم و فیلمبرداری کردیم و درخواست از وزارت خارجه که به دنبال استملاک قصر فیروزه رود.

- گرجستان آخرین مرحله فیلم برداری بود؟

در عمل این چنین شد، اما نیت من ادامه کار در قفقاز شمالی - یعنی چچن و اینگوشیا و کاباردینو بالکار و قاراچای چرکس و ... بود که روس ها به هیچ وجه اجازه ندادند. به هر یک از سفارتخانه های روسیه در اتران و باکو و ایروان و تفلیس با یادداشت سیاسی و توصیه مراجعه کردم. ندادند که ندادند. در ساختمان سفارت روسیه در گرجستان سرکنسول تهدید به کتک زد و در را پیش سرم بست و دقایقی عربده مستانه کشید. چون واقعاً مست و لایعقل بود. او از اصرار من خبر داشت و گفت در هر جا به دنبال ویزای شمال قفقاز رفتی، چه اصراری؟ می خواهی جنازه ات برگردد؟ و من در چهره او تهران دوره قاجاری و یک گریایدوف دیگری را می دیدم.

- به هر حال به تهران برگشتید و تدارک مراحل جمع بندی؟

به تهران باز گشتیم و مرارت های سیستم اداری چنانکه افتد و دانی شروع شد. و من برای اینکه رقمم را و حال و ذوقم را اداریات نخورد یک باره ولش کردم تا دو سال بعد، که همه چیز یادشان رفته بود و تیم های اداری - مالی تغییر کرده بودند و تا بفهمند که حساب و کتاب از چه قرار است و اعتراضات ۳ ماهه من و حسابرسی های ۳ ماهه آنها و تکرار آن ۳ ماهه ها ... شمع خانه مرا - یعنی تنها دارائی ام را - در مسیر باد گذاشت که گذاشت؛ تا عصر حاضر به تقویم صاحبقرانی.

چگونه مرحله تدوین را شروع کردید؟

- شات لیستی دقیق تهیه کردیم و بر روی کاغذ آنچه که در ذهن ساخته بودیم باز ریختیم. سر یکی دو مونتور را خوردیم که در رفتند چون در طول دوازده ساعت زندگی نباتی و دراکولائی در باجه سلولی مونتاز فقط ۳ دقیقه مونتاز می زدیم. کسی تاب و سواس هایم را نمی ورزید. عادت شده بود که دیزالو با فریز انجام شود؛ یعنی در آسمان، ناگاه پرنده خشکش بزند و آبشار یخ زده ای بر آن حل شود تا به حرکت بیافتد و این مچ کات ها وقت می گرفت تا دیزالو سیال تحقق پذیرد؛ - مثلاً.

گرچه در تئوری و ذهن می‌دانستم که چه تصویری باید به چه تصویری قطع و پیوند خورد، اما فنون این را عملاً نمی‌دانستم تا آنگاه که عزیزم «محرم زینال‌زاده» به دادم رسید. دراکولائی آنتی بیوتیک عین خودم؛ یعنی بیزار از خواب شب. ۱۰ شب با من به باجه گور مثال مونتاژ آمد تا صبح. از او - که فیلم مخملباف را تدوین کرده بود - همت گرفتیم و الفبای تدوین آموختیم تا ظرف ۸ ماه زمانی مطول با آن کوره سواد نوشتیم. در برش مغناطیسی نادر صراف مدتی در کنارم بود و دوستم محمدرضا آزادگر تا چند قسمت مانده به آخر کار و دو سه قسمت آخر را خودم سوئچ و اوپراتوری کردم، چرا که آزادگر اجازه دست‌درازی به دستگاه‌ها را داده بود و کم‌کم تکنیک‌دزدی اتفاق افتاده بود. در این ۸ ماه مونتاژ که شب تا صبح کار می‌کردیم مدیر تولید وقت سیمای برون‌مرزی - مهدی حسین‌زاده - هم جزو کسانی بود که سنگینی مرا برتافت و با حوصله و مهربانی مساعدت کرد.

با استفاده از تجارب تاریخ تدوین و برش سینمایی، تدوین انتزاعی نوآئینی اعمال شد. اغلب سیاق مستند شاعرانه و خیال‌انگیز با زبانی نمادین و سمبلیک پی گرفته شد. نظام تدوین روئی و شکلی، بر اساس منطق جغرافیائی بود و نظام منطقی بطنی مجموعه، مبتنی بر سیر سنوی (Chronological). یعنی مجموعه از آستارا و کوه‌های دریای خزر شروع می‌شود و پس از سیر و گشت جمهوری آذربایجان قفقاز به انضمام قره‌باغ غصب شده، دوربین در ارمنستان و گرجستان سرگشتگی می‌ورزد و در دره تاریخی و اسطوره‌ای «داریال» خاموش می‌شود.

اما بطن فیلم که از آستارا شروع می‌شود به دوران تاریک تاریخ سر می‌خورد. نخستین نگارخانه نقاشان دیرین بشر را می‌کاود - یعنی سنگستانی به نام «قوبستان» که بر روی صخره‌ها نقش‌هایی از معیشت انسان ۱۲۰۰۰ سال پیش بسته شده است) و می‌آیم تا جنگ‌های ده‌ساله و قرارداد ترکمانچای و اسارت قفقاز به دست روس‌های تزاری و سپس اولاد بلشویک شده تزارها و ایران‌زدائی و اسلام‌زدائی در قفقاز و کشتارهای استالینی و تا امروز. در این میان از کتیبه‌ها، زبان‌ها، جای‌نام‌ها، لغت‌ها، چهره‌ها، معماری‌ها و ... ردپای تمدن ایران و اسلام را می‌کاویم و آثار خویشاوندی را.

- گویا پخش این مجموعه از شبکه سحر شروع شد و فعلاً هم که از شبکه چهار پخش می‌شود. اما پخش این

مجموعه نیز حاوی جنجال و ماجرای در کشورهای مخاطب برون‌مرزی بود؟

- همینطور است که می‌فرمایید. سه سال تمام عمر خود را وقف کامل این «اثر» کردم و در میان کتاب‌ها، تک‌نگاری‌ها، شعرها و تألیفات دیگرم، برای من اهمیت این کار، ویژه است.

حکمرانان باکو از همان پخش قسمت نخست سریال ۴۰ گانه ۱۷ شهر قفقاز به تشویش افتادند و با دست‌پاچگی، به تدابیر فتنه‌آمیزی دست زدند. در مقابل ساختمان سفارت‌مان در باکو نمایش‌ها و تظاهرات چند ده نفره علم کردند. روزنامه‌ها هر روز بر علیه برنامه مقاله نوشتند که گزارش دفتر نمایندگی صدا و سیما در باکو از نقل روزنامه‌ها ۴۰ صفحه است و بیش از سی روزنامه و مقاله از این اعتراضات در آرشیو من موجود. نوشتند که این فیلم اصطکاکات قومی! ایجاد می‌کند در حالیکه فیلم مستند بود. مثلاً از اهالی ۲۶ قصبه قصبات ۳۲ گانه حواشی باکو زبانشان را می‌پرسیدم، شمارش

ارقام را می‌خواستیم، نام اندام‌هایشان را سؤال می‌کردم و آنها به فارسی عباراتی را به زبان خود (فارسی) می‌گفتند: ابرو، دهان، سینه، دست و ارقام را می‌شمردند: یک و دو و سه و چهار و ... قوم بزرگی از تات و طالش در این جمهوری به فارسی سخن می‌گویند. وجود اقوام متنوع و رنگارنگی گروه‌های قومی در هر کشوری، ثروت ملی آن کشور است نه بلای آن کشور و یا غده سرطانی. آنها قیاس به نفس کردند و این تصور که ما قصد مقابله به مثل داریم چنانکه آنها می‌گویند ۳۰ میلیون ترک اسیر در ایران زندگی می‌کنند، ما هم خواهیم گفت: وجود چند میلیون فارس بی‌مکتب و مکتوب در آذربایجان قفقاز. درحالی‌که ما چنین قصدی نداشتیم؛ برنامه ما به دنبال خویشاوندی‌ها بود. با نمایش تابلوی ورودی شهرهای گنجه، ماسال‌لی، دلجان و ... در قفقاز، تابلوهای شهرهای گنجه، ماسال، ماسوله و دلجان خود را در ایران نشان می‌دادیم و اساساً این فیلم نریشن بسیار کمی داشت و خود تصاویر و موسیقی گویا بود؛ که ناگاه روزی در میان پخش برنامه هشتم «۱۷ شهر قفقاز»، کل سیمای آذری یک ساعتی برون‌مرزی ایران را قطع کردند و هرچه یادداشت سیاسی و اعزام هیأت بلندپایه به باکو، اثری نکرد و آنکشف که گویا سفارتخانه‌های اسرائیل و امریکا در باکو از رله تلویزیون ایران توسط باکو ناخشنودند و این برنامه بهانه‌ای مقبول برای باکوی رسمی.

این فیلم و مجموعه مستند به اکثر زبان‌های برون‌مرزی زبان‌گردانی و پخش شد، اما آنچه که از این ثروت عظیم تلویزیونی با کاربرد درون‌مرزی و گرایش داخلی در یازده قسمت جهل و پنج دقیقه‌ای تدوین و دوبله به فارسی شد، چهار سال در آرشیو ماند و پس از چهار سال در ساعات پراکنده نامناسب (بین ساعات دل‌بخوایی ۱۵-۱۸) از شبکه چهار سیما شروع به پخش شد. ده‌ها نامه از فضلالی کشور دریافت کرده‌ام که از مسئولین سازمان به واسطه من درخواست کرده‌اند تا این مجموعه در محل مناسب و زمان خوب با ارج‌گذاری و شایسته و مقدمه و مؤخره تحلیلی و تنقیدی دوباره پخش شود.

- اگر مطلبی را برای پس‌گفتار این گفت‌وگو در نظر دارید بفرمایید؟

- امروزه نبض جهان در قفقاز و کرانه‌های دریای خزر می‌تپد و ای بسا موجه‌های خزر آبستن حوادث بزرگ جهانی است و نطفه واقعات پررنگ و گرمی در قفقاز بسته می‌شود. قفقاز همواره محکوم به بحرانی محتوم است. همواره کانون شعله‌ور و زبان‌زن بوده و فردا تعاطی تمدن‌ها و اصطکاک قدرت‌ها در کرانه‌های خزر اتفاق خواهد افتاد. شایسته است که مردم، طبقات روشنفکری و لایه‌های سیاسی کشور قفقاز را بشناسند و به این منطقه رویکردی درخور ورزند؛ چه، روزی فرا خواهد رسید که به توجه شتابناک و رعدآسائی ناگزیر خواهیم ماند. مناقشه بر سر منابع انرژی خزر بهانه‌ای برای اهمیت ژئواستراتژیک این مصب قاره‌ها و شط‌تمدن‌ها خواهد شد.

- متشکریم.

- من نیز بیش‌تر و باقی بقای شما.